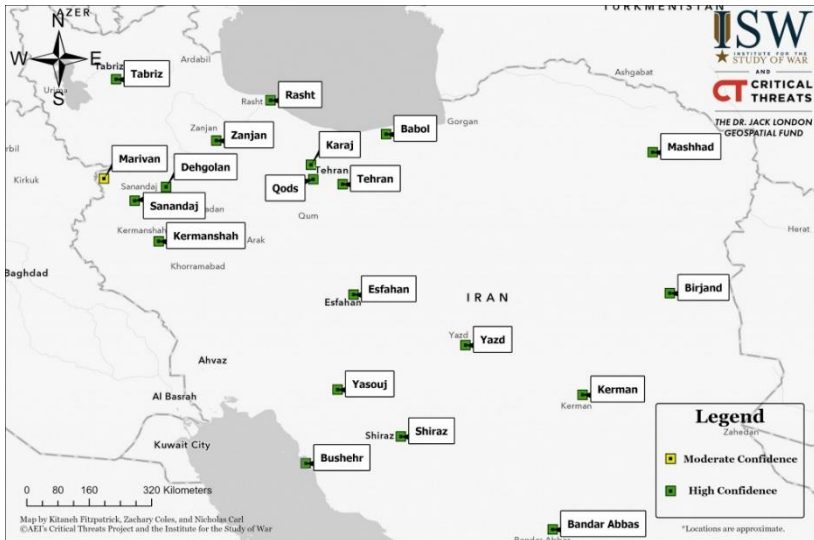
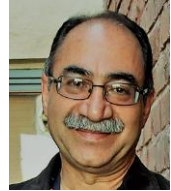


آن چه از چشمان گشادهی «اصلاح طلب» پنهان مانده است

نقد یادداشت «ارزیابی خطر تجزیه طلبی» نوشتهی حمیدرضا
جلایی پور

سیامک زندرضوی



نقشه‌ی پراکندگی اعتراضات در ایران در تاریخ شنبه نهم مهرماه ۱۴۰۱

اشاره

حمیدرضا جلائی‌پور، جامعه‌شناس اصلاح‌طلب، در یادداشتی با عنوان «[ارزیابی خطر تجزیه‌طلبی](#)» به تاریخ ۲۵ مهرماه ۱۴۰۱ در روزنامه‌ی هم‌میهن، به مدیر مسئولی غلامحسین کرباسچی، مدعی می‌شود که «نیروهای دلسوز جامعه مدنی و نیروهای حکومتی نباید خطر "تجزیه‌طلبی" را نادیده بگیرند». یادداشت حاضر نقد و پاسخی به ادعاهای ایشان در این زمینه است. (نقد اقتصاد سیاسی)

گزاره‌ی اول – جلائی‌پور می‌نویسد: اولین نگرانی هنگامی است که نظم سیاسی ضعیف می‌شود آن‌گاه خطر تجزیه سرزمینی را نمی‌توان جدی نگرفت... که خطر سوریه شدن را هم در درون خود دارد. در ادامه استدلال می‌کند. دولت‌های ایران در کاهش تبعیض‌های قومی و در پذیرش نمایندگی سیاسی آنها موفق نبوده، لذا ما با نارضایتی عمومی در میان کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، ترک‌ها روبرو هستیم. او ادامه می‌دهد: پدیده‌ی لاغری به نام پان‌ها که در حالت عادی نگران‌نده برای تجزیه سرزمینی ایران نیستند، خفته و حاشیه هستند اما وقتی نظم سیاسی _امنیتی ضعیف شود آنها مجال فعال شدن پیدا می‌کنند. در پایان این گزاره اشاره می‌کند: یکی از وجوه نگرانی از سوری شدن، نگرانی از فعالیت‌های جدایی‌طلبان قومی است.

در پاسخ به این ادعاها باید گفت، هرچند برای ستم قومی و زبانی و وجود پان‌ها شواهد کافی در تاریخ معاصر ایران وجود دارد. آنچه که به نظرم کاملاً نادرست می‌آید نتیجه‌گیری ایشان و آن هم خطر تجزیه‌ی سرزمینی است.

به نظر من، پهلوی اول در مناطق ایلی با نیروی نظامی متکی به زور و اجبار کوشید، از یک طرف تفاوت‌های‌شان را برحسب زبان، مذهب، زیست و معیشت‌شان انکار کند و از طرف دیگر کوشید همه را به‌مدد نظام وظیفه‌ی اجباری، لباس و کلاه یکسان و برداشتن حجاب از سر زنان بازور، هویتی مشترک بخشد. اما عملاً این اقدام در طول دهه‌ها برپایه‌ی زبان و خط فارسی شکل گرفت و پایدار شد. به‌قول محمد بهمن بیگی زبان و الفبای فارسی، همچون گردنبندی یگانه همه را به یکدیگر متصل کرد و

تفاوت‌های‌شان را ارج نهاد و به رسمیت شناخت و مفهوم شهروندی پدید آمد هر چند که از منظر حکومت همواره همه «رعایای» ایران بودند.

امروز در شعارهای معترضان نشانه‌های بسیاری از مفهوم امروزی شهروندی و وحدت سرزمینی دیده می‌شود هم‌زمان هویت‌های جنسیتی، قومی، زبانی، مذهبی و سبک‌های زندگی و مانند آن در همراهی امروز شهروندان مشاهده‌پذیر و رسمیت یافته و در سه‌گانه‌ی زن، زندگی، آزادی تجلی یافته است. که نشان‌دهنده‌ی تفاوت‌های انسانی در عین یگانگی و هم‌سرنوشتی آنان است.

به نظر من علت آن هم به درجه‌ای قابل فهم است. حداقل در شش دهه‌ی اخیر شهروندان به‌ویژه در مناطق شهری در کوچه و خیابان‌هایی زیست و کار می‌کنند که شهروندانی از گروه‌های قومی-زبانی، سبک‌های زندگی و... متفاوت حضور دارند. عموماً حتی تصور این‌که آنان هویت واحد شهروندی را به‌عنوان ظرفی برای درخواست برابری حقوقی واقعی و این‌جهانی رها کرده و سایر هویت‌ها را اولویت دهند (و به‌ویژه برای جوان‌ترها) غیر قابل قبول است. با این استدلال ساده که با چنین درخواستی هر محله خودش باید به چندین و چند واحد سرزمینی تجزیه شود و عملاً هر یک را در برابر آن «دیگری» قرار می‌دهد: دوست در برابر دوست، همکار در برابر همکار، خویشاوندان سببی در مقابل خویشاوند نسبی و...

علاوه بر آن، تجربه‌ی جهان امروز، آنچه در دهه‌ی نود میلادی در اروپای مرکزی اتفاق افتاد و به‌ویژه تجربه‌ی امروز اقلیم کردستان عراق که در آن مقاومت زنان در برابر تبدیل شدن به جنس دوم و نموده‌های آن در نرخ بالای خودکشی زنان و زن‌کشی که عملاً نابرابری جنسیتی را در ساختار پدرسالاری کهن قومی در قدرت بازتاب می‌دهد، پیش چشم این جوانان است. همین است که ایده‌ی فدرالیسم و تجزیه‌طلبی، و منادیان انواع پان را در میان آنان بسیار کم‌مشتري می‌کند. در نتیجه سوری شدن هم از این زاویه بی‌ربط به نظر می‌رسد.

گزاره‌ی دوم - ظاهراً نگرانی ایشان از شرایطی است که آن را «جامعه و دولت ناتوان» می‌نامد که خطر تجزیه را به گفته‌ی ایشان قابل تأمل می‌کند. در این جا است که ایشان وضعیت امروز را که به‌عنوان جنبش اعتراضی و ملی مهسا می‌نامد و آن را با دو لایه مشخص می‌کند.

آنچه از چشمان گشاده‌ی «اصلاح‌طلب» پنهان مانده است

لایه‌ی اول با ویژگی برانگیختگی مردم برای بازپس گرفتن زندگی که بی‌رهبر است. و لایه‌ی دوم که از نظر ایشان با مداخله‌ی رسانه‌های ماهواره‌ای در خارج کشور ساخته و پرداخته شده است و آن را سرنگونی‌طلب می‌نامد. و نتیجه می‌گیرد فعالین این جنبش عمدتاً جوانان و زنان هستند و قادر نیستند هدف تغییر ساختار را دنبال کنند. لذا در وضعیت جامعه‌ی معترض و چندپاره و دولت ناتوان، نظم سیاسی ضعیف می‌شود و این ضعف مجالی برای جدایی‌طلبان می‌تواند فراهم کند.

از نظر من در گزاره‌ی اول پاسخ خطر «جدایی‌طلبی» جلالی‌پور را داده‌ام، در این جا از منظر تجربی و استدلالی لایه‌بندی دوگانه‌ی ایشان را غیر قابل دفاع و فاقد شواهد تجربی و استدلال می‌دانم و فقط به نتیجه‌ی عملی چنین فرمول‌بندی اشاره می‌کنم که به‌طور غیرمستقیم شهروندان معترض را خطاب قرار داده است. شهروندانی را که در طول دهه‌ها از عینیت‌بخشی به حقوق انسانی و اجتماعی‌شان محروم و فقط فریادشان در عرصه‌ی خیابان باقی مانده است. جلالی‌پور این شهروندان را به ربات‌هایی تقلیل می‌دهد که گوش به فرمان تعدادی خبرنگار، گزارشگر و تحلیلگر در کشورهای دیگرند که احتمالاً از دور دستی بر آتش و دستی بر خاکستر دارند. این ایده‌ی جلالی‌پور از این لحاظ قابل تأمل است که با این لایه‌بندی خودساخته تحلیلی در اختیار صاحبان قدرت قرار می‌دهد ایده‌ی تاکتونی ندیدن و نشنیدن شهروندان معترض را به‌عنوان نفوذی بیگانه تثویز می‌کند تا احتمالاً در مقابل برای اصلاح‌طلبان حکومتی روزه‌ای به درگاه قدرت بگشاید.

گزاره‌ی سوم – در این جا جلالی‌پور می‌نویسد راست افراطی در جهان به‌طور

کلی نه فقط با جمهوری اسلامی بلکه با کشوری به بزرگی ایران نیز مشکل دارد. درستی این گزاره از اساس مورد تردید است. می‌دانیم در کشورهای دارای نظام پارلمانی، صرف‌نظر از اینکه کدام جناح سیاسی دولت را در اختیار داشته باشد منافع ملی کشورشان را پیش می‌برند که آن هم عمدتاً تحت فشار درخواست‌های گروه‌های قدرتمند، شهروندان و افکار عمومی است. شهروندانی که بسیاری از آن در اکثر کشورها، امروز چشم‌شان به ایران و رویدادهای آن دوخته شده است. امروز با گذشت بیش از یک ماه از روز «واقع» و آغاز اعتراضات، علی‌رغم محدودیت‌های غیر قابل دفاع برای

دسترسی به اینترنت ، در ایران نوجوانان و جوانانی هستند که تشخیص، کنجکاوی و خلاقیت‌شان در جهان وب شکل گرفته و شکوفا شده است و قدرتمندتر از هر نیرویی می‌توانند از هر سدی عبور کنند و جهانیان را درمقابل دولت‌های‌شان به میدان آورند و «خطراتی» را که جلایی پورها مدعی آن‌اند از جنبش‌شان دور کنند.